أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان» پس از فرمایشاتی كه درباره كیفیت راه و مطالبی كه برای وصول به مقصد و بلوغ به حقیقت و واقع، و گذشتن از كثرات و گرفتاری نفس به تعینات و عالم ماده و شهوات در همه مراتب خودش به‌طور كلی آنچه كه موجب التذاذ نفس در این دنیا شود و آن التذاذ مانع رسیدن انسان به حقیقت و واقع بشود آن را می‌گوییم شهوات هرچه كه موجب تمایل نفس به اموری كه آن امور موجب انصراف انسان از رسیدن به حقایق و رسیدن به عالم معرفت و عالم توحید و رفض همه انانیت‌ها و زیر پا گذاشتن موانع، حضرت بیاناتی فرمودند و مطلب را تمام كردند. بعد فرمودند كه فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التُّقَی.

 این مطالبی كه تابه‌حال برای شما بیان كردیم خیال نكنید كه مسئله با اینها تمام است، نه، اینها اولین مرتبه حركت است و تا مقصد راه بسیار است. مسافت زیاد است، گرفتاری زیاد است، موانع بسیار است. انسان باید با همت عالی و اراده‌ای متین و عزمی راسخ آنچه را كه نفس برای او به صُور زیبا جلوه می‌دهد در هر جلوه و در هر مَظهری كه می‌خواهد باشد تفاوت نمی‌كند باید از آنها بگذرد و آنها را زیر پا بگذارد و در دام آن مهالك گرفتار نشود.

 این را امام صادق علیه‌السّلام به عنوانِ دستورالعمل و برنامه برای سلّاك و پویندگان راه حق و راه معرفت بیان می‌كنند. انصافاً باید گفت كه اگر آن حضرت هیچ معجزه‌ای نداشته باشند جز همین حدیث «عنوان بصری» برای اثبات امامت و هدایت ایشان كفایت می‌كند، این مطلب، این مسائلی كه فرمودند.

 استشهادی كه حضرت می فرمایند به آیه شریفه‌ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ‌ القصص، ٨٣ این منزل و دار آخرت، یعنی منزل حقیقت و معنویت كه باطن دنیاست. رسیدن به مقام رضوان الهی و تحصیل رضایت تامّه پروردگار در همه مراتب وجودی، این برای كسانی است كه می‌خواهند در زمین به دور از استعلا و بزرگ‌منشی روزگار را بسپارند، زندگانی آنها در این دنیا براساس بزرگ‌منشی و فخر فروختن بر یكدیگر نیست. رسیدن به یك موقعیت برای اینكه به دیگران مباهات و افتخار كنند نیست. از وصول به موقعیت‌ها برای زراندوزی و تجمع اموال و بالنتیجه حطام دنیوی استفاده نمی‌كنند. بلكه مقصود اینها از زندگانی دنیا، صرفاً وصول به عالم آخرت است. كسی كه می‌خواهد شب برود روی پشت بام بخوابد فقط

 برای رسیدن به پشت بام یك نرده‌بان لازم دارد. حساب می‌كند كه این نرده‌بان چوبی آیا ایراد و شكستگی ندارد و میخ‌هایی كه به آن زده شده محكم است؟ دوامش برای اینكه این را به آن پشت بام برساند دوام خوبی هست؟ ثقل این را تحمل می‌كند؟ مقدار طولی كه دارد و ارتفاعی كه دارد كفایت می‌كند؟ در این محدوده بررسی می‌كند و وقتی‌كه دید نرده‌بان مناسب است طی می‌كند. اما حالا این نرده‌بان رنگش چیست؟ آیا این را رنگ كرده‌اند یا نه؟ از چه چوبی درست كرده‌اند؟ چوبش را از هند آورده‌اند یا از آفریقا آورده‌اند؟ یا در همین جا درست كرده‌اند؟ دیگر بخواهد به اینها فكر كند از رسیدن به پشت بام محروم می‌شود.

 افرادی كه در این دنیا می‌آیند بر طبق فرمایش اولیای الهی و ائمه دین باید به دنیا به صورت این نرده‌بان نگاه كنند. این نرده‌بان ده پله‌ای و پانزده پله‌ای را یكی یكی انسان طی می‌كند مقصد رسیدن به بام است، همین. بله نرده‌بان باید محكم باشد و نسبت به این باید دقت كنند، كج و كوله نباشد، از لحاظ ایمنی باید ایمن باشد، اطمینان برای رسیدن به بام برای انسان حاصل شود. اینها مطالب دقیقی است. اما دیگر رنگ آن چطور است و چوبش از كجا آمده و چه كسی این را ساخته؟ حالا برویم دنبالش ببینیم كه این را در چه تاریخی ساخته‌اند؟ آیا در این نردبان تاریخ ساخت، حك شده یا نشده، تمام اینها زوائدی است كه موجب اتلاف وقت است و انسان نباید در این مسائل تأمل كند.

 آیه شریفه می‌فرماید كه این منزلگاه دنیا، فقط برای عبور است. اینكه در روایات داریم الدُّنیا جسرٌ، الدُّنْیا قَنْطَرَة[[1]](#footnote-1)، دُنیاهُمُ الَّتِی هِی مَعبَرٌ لَهُم‌[[2]](#footnote-2)، الدُّنْیا طَرِیقٌ‌[[3]](#footnote-3)، الدُّنیا مَمَرٍّ وَ الآخِرَةُ مَقَرّ[[4]](#footnote-4)، دنیا محل عبور است و آخرت منزلگاه قرار است، اینها همه حكایت از این مطلب می‌كند.

 در یكی از نوارهایی كه مرحوم آقا راجع به سلوك ... رفقا نمی‌دانم قاعدتاً باید اینها را شنیده باشند و استماع كرده باشند. چون بنده بارها عرض كرده‌ام برای كسی كه بخواهد راه خدا را طی كند شنیدن این مطالب كه از ایشان نقل شده است از اوجب واجبات است. شوخی هم نكردم، الان هم تكرار می‌كنم. این را هم بدانید بنده این مطالب را شاید بیست دفعه از ایشان شنیده‌ام و باز هم گوش می‌دهم و ضرر هم نمی‌كنم. چون انسان كلامی را از دهان اولیای خدا بشنود خیلی فرق می‌كند تا بنده و امثال بنده بخواهیم مطالب را

 بیان كنیم. اگر مطلبی است آنجاست و اگر چیزی را بنده می‌گویم از آنجا عرض می‌كنم، از خود مطلبی ندارم و در مظان چنین مطالبی هم نیستیم.

 در آنجا ایشان قضیه‌ای دارند كه در بیمارستان وقتی‌كه بودند برای معالجه چشم اشاره می‌كنند، ما در آنجا خدمتشان بودیم. موقع ظهر كه می‌شد می‌فرمودند: فلانی سفره ما را بیاور، وقتی‌كه غذا را می‌آوردند. سفره عبارت بود از آن دستمال كاغذی كه آن را هم پرستارها می‌آوردند آنجا و ما آن را باز می‌كردیم دستمال كاغذی می‌گذاشتیم جلو این سفره شاهانه بود ك، ه ما پهن می‌كردیم، بعد هم ایشان با این تعبیر می‌فرمودند: بیاورید سفره شاهانه ما را پهن كنید غذا بخوریم. بعد می‌فرمودند فلانی این سفره ما را رئیس جمهور امریكا هم ندارد.[[5]](#footnote-5) و راست و درست هم می‌گفتند؛ یعنی وقتی‌كه این مطلب را می‌گفتند مشخص بود كه از چه دریچه‌ای به حوادث و حقائق نگاه می‌كنند، می‌گفتند این خوشی، این لذت این بی‌خیالی، این راحتی، این اطمینان، این سكونت كجا پیدا می‌شود؟

 موقع ظهر است بالاخره این شكم باید چیزی درونش برود تا سیر شود و الّا به دردسر و اذیت می‌افتد. حالا شما سفره‌ای بیندازید كه در آن سفره بشقاب‌ها و قاشق و اینها طلا و از برلیان باشد، عزیز من شما كه برلیان و طلا را كه نمی‌خورید شما غذایی كه درون ظرف است می‌خورید. حالا این هرچه می‌خواهد باشد. انسان وقتش را بگذارد و عمرش را بگذارد تمام سرمایه‌اش را بگذارد به جای اینكه به آن مسائل اساسی و حیاتی بخواهد برسد در جمع اموری باشد كه آن امور به اندازه پشیزی در رشد او و كمال او و صلاح او نه تنها هیچ‌گونه اثر ندارد، خاصیت آن غذایی كه توی یك ظرف چینی و عادی و بلور و ظرف مسی البته ظرف باید از نظر بهداشتی ظرف خوبی باشد بهداشتش تمیزیش اینها همه بجای خود از نظر خاصیت و ویتامین‌ها و مواد آلی و امثال ذلك بنده به همه شما قول می‌دهم به اندازه سر سوزنی با ظرفی كه تمام از برلیان خالص باشد فرقی نمی‌كند، هیچ تفاوت ندارد. قبول ندارید امتحان كنید، حالا می‌گویید ما ظرف برلیان از كجا بیاوریم؟ بروید از همین ظرف‌های گران قیمت بخرید، نخریدها! اگر بخرید كه انسان در بعضی مسائل شك می‌كند! بروید مقداری برنج بریزید درونش و یك مقداری هم درون این ظرف‌های كائوچویی بریزید ببینید مزه‌اش فرق می‌كند یا نه؟ اگر فرق كرد بیائید بگویید آقا اشتباه كردی، اگر مزه و خاصیتش فرق كرد و مقدار ویتامین‌هایش فرق كرد، میزان كالری‌اش فرق كرد، بیایید به ما ایراد بگیرید. ولی اگر فرقی نكرد بدانید جای دیگر ایراد دارد به دنبال رفع ایراد بگردید.

 یك فرد منطقی و یك فرد عاقل و فردی كه به دنبال راه‌

 صحیح و متقن است باید در آن امور و در آن مسیری كه شئونات خود را قرار می‌دهد از جهت جنبه عقلایی باید با آنها برخورد داشته باشد نه از جنبه هوی و هوس و تخیلات. خریدن بعضی از وسائل ولو گران، به نیت استحكام و به نیت حسن عمل و به نیت دوام هیچ ایراد و اشكالی ندارد. جنبه توهم و تخیلات نباید در این خریدها دخالت داشته باشد. من هیچ كسی را ندیدم به اندازه مرحوم والدمان كه این‌قدر در رعایت این مسائل اساسی چون ایشان فنی بودند و منطقی این‌قدر ایشان دقیق باشد. یك وقتی ایشان در یك بیمارستان بودند بنده در اغلب این مواردی كه ایشان در آنجا بودند در خدمتشان بودم طبعاً عده‌ای از پزشكان با ایشان ارتباط داشتند. یك روز عده‌ای آمده بودند برای دیدن ایشان و نسبت به بعضی از اموری كه كوتاهی می‌شد، اهمال می‌شد گلایه داشتند كه آقا فلان دستگاه بهتر از این را می‌شود خرید. بعضی‌ها ایراد می‌گیرند و بعضی از افرادی كه اینجا هستند می‌گویند از فلان كشور بگیریم، بعضی می‌گویند آنجا ارزان‌تر است و فلان است. وقتی اینها مطالبشان را گفتند و رفتند ایشان رو كردند به من گفتند كه آقا جان از قدیم گفته‌اند كسی كه جنس ارزانی بخرد معلوم می‌شود آدم پول داری است، چون فوراً خراب می‌شود باید برود یكی دیگر بخرد! گفتند آدم عاقل برای رسیدن به مقصود خودش بهترین راه و بهترین مورد را باید انتخاب كند. جان افراد بازیچه نیست كه انسان بخواهد بیایید آن‌طور برخورد كند. این حرفی است كه یك عارف می‌زند. باید برای رسیدگی به امور بهداشت و به سلامت جامعه و امنیت جامعه و برای بالا بردن سطح علمی، بهترین امكانات را دولت اسلام از هر كجای دنیا فراهم كند، این را می‌گویند یك حرف منطقی این می‌شود یك حرف عقلائی. یكی از آن افرادی كه در آنجا بود می‌گفت فلان كشور كمونیستی با اینكه خودش كمونیستی است ولی سی و هفت درصد از بودجه كلّش، صرف در امور بهداشت می‌شود و دستگاه‌هایی كه در آنجا هست حتی در كشور سازنده كمتر پیدا می‌شود. می‌گفتند این درست است، این راه راه درست است. اینكه انسان وارد توهمات و تخیلات بشود و امور خود را براساس خیالات بخواهد پی‌ریزی كند یك مطلب است، و اینكه بهترین راه و بهترین موقعیت و بهترین طریق را برای رشد و تعالی ظاهری و باطنی افراد فراهم كند این هم یك مطلبی است. هر كدام جای خود را دارد.

 آن شخص در بیمارستان می‌گوید این دستمال كاغذی ما را رئیس جمهور امریكا هم ندارد، حرفش درست است و حق با اوست و اینكه این طرف می‌گوید باید گران‌ترین دستگاه را از تمام دنیا برای بهداشت مردم و گران‌ترین وسیله نقلیه را برای حركت و رفت و آمد مردم و گران‌ترین اجهزه را برای تعالی جامعه و رشد جامعه باید تهیه كرد این هم درست است. هر دو

 درست است. آن در جای خود و این هم در جای خود، هر دو منطقی است و هر دو حق است و هر دو كلام عارف است. چرا؟ چون عارف كلامش مطابق با واقع است.

 الان بنده از شما یك سؤال می‌كنم: شما یك وسیله نقلیه می‌خواهید بخرید آیا وقتی‌كه می‌خواهید این وسیله را بخرید سؤال نمی‌كنید كه كارخانه چه تضمینی روی این داده و كیفیت ساخت این به چه نحو است؟ چطور این دستگاه مولده حركت می‌كند؟ آیا به این مطالب توجه نمی‌كنید؟ چرا؟ چون زن و بچه خود را می‌خواهید سوار این كنید و از یك شهر به شهر دیگر بروید. از یك كشوری به كشور دیگر می‌خواهید بروید. طرق و راه‌های ارتباطی متفاوت است. در زمستان می‌خواهید حركت كنید و در تابستان می‌خواهید حركت كنید. از گردنه‌ها می‌خواهید بالا بروید، از پرتگاه‌ها می‌خواهید رد بشوید. اگر به شما بگویند این وسیله‌ای كه در اینجا هست ایمنی ندارد آیا شما باز هم در قبال آن پول می‌پردازید؟ اگر این كار را بكنید این مسئله خیلی جای تأمل دارد. یا اینكه نه، می‌گویید آقا، من یك وسیله‌ای می‌خواهم خودم و زن و بچه‌ام و دوستم و رفیقم و مردم سوارش می‌شوند، جان آنها محترم است، جان مردم محترم است، بهداشت مردم محترم است، اگر شد در اینجا پیدا می‌كنم، اگر نشد وسیله را از خارج می‌آورم و حق هم با شماست. شما دیگر اینجا نمی‌گویید كه اگر وسیله غیر مطمئنی هم بود باشد، چه اشكال دارد؟ نه اگر این كار را بكنید اشتباه كردید خطا كرده‌اید. بله یك وقتی انسان به خاطر تخیلات و اعتبارات و به خاطر زینت‌های دنیا بخواهد به آن مسائل دیگر مراجعه كند، آن هم خلاف است.

 اگر در همین كشور اسلامی وسیله‌ای درست شود كاملًا مطمئن طبق نظر كارشناسان بین‌المللی وسیله مطمئن برای حركت و نقل و انتقال باشد چرا انسان از جای دیگر بگیرد؟ چرا پولش را در كشورهای كفر بریزد؟ چرا پولش را بدهد دست یك مشت افرادی كه آنها اهل همه چیز هستند؟ نه دین دارند نه وجدان دارند، بلكه تمام اهداف آنها مال اندوزی و جمع ذخایر و امكانات ملل دنیا و ملت فقیر می‌گردد. چرا انسان به آنها پول بپردازد؟ حتی شرعاً هم اشكال دارد. اما اگر امر دائر باشد بین اینكه انسان بخواهد به یك وسیله نامطمئن رو بیاورد یا اینكه برود از خارج تهیه كند، قطعاً باید از خارج تهیه كند و شكی در این مسئله نیست.

 در اسلام، در سلوك، در راه خدا تمام امور براساس واقعیت و منطق دور می‌زند. تمام شئونات و شخصیت‌ها و كارهای انسان باید براساس منطق باشد. جنبه عقلایی باید بر همه امور انسان حاكم باشد. شعار در منطق معرفت و حقیقت راه ندارد. تبلیغات در منطق معرفت و توحید و راه خدا و جنبه عقلانی و منطقی راه ندارد. پرداختن به امور عادی و ظاهری و چشم پر كن راه ندارد. خدا به انسان عقل داده است و طریق استفاده از عقل را اعضا و جوارحی داده است كه این اعضا و جوارح با كسب اطلاعات جزئی و رساندن به عقل،

 عقل آن راه دقیق و صحیح را در مقابل انسان قرار می‌دهد این راه می‌شود راه عقلائی. آن وقت این می‌شود دنیایی كه انسان آن دنیا را باید معبر قرار دهد و محل عبور قرار دهد نه محلّ قرار، دیگر در این دنیا كیفیت كارش باید بر اساس عبور باشد، منطقی. این‌طور نیست كه هر كسی بخواهد به هر كیفیت و هر نحوی زندگی كند.

 یكی از اصحاب رسول خدا از دنیا رفته بود. حضرت وقتی‌كه آمدند و برای تسلیت در آن منزل شركت كردند گفتند كه این شخص برای بازماندگان چه گذاشت؟ گفتند كه آقا چیزی باقی نگذاشته است، سه غلام داشته كه آن سه غلام را قبل از فوتش فروخته بوده و پولش را صدقه داده بوده و چندتا دختر از خود به یادگار گذاشته بود، و دیدند چیزی نیست. حضرت فرمودند این عقل نداشته كه ببیند دخترانش نیاز به مالی دارند بعد از خودش كه بخواهند گذران كنند، چه كسی به او اجازه داده كه این غلام‌ها را فروخته و همه را صدقه داده است؟

 مسئله این‌طور نیست كه انسان بخواهد هر چیزی را به پای خدا بگذارد و با اموری كه خدا مسئولیت آن امور را در اختیار او قرار داده بخواهد شوخی كند. هر چیزی باید در جای خودش باشد. انفاق باید در جای خود باشد آن هم به اندازه، اگر كسی را باید هزار تومان بدهید، هزار و پانصد تومان دادید خلاف است. در رودربایستی گیر كردن خلاف است. اگر انسان بخواهد انفاقی كند و بعد در رودربایستی گیر كند و دو برابر سه برابر بدهد دو برابر را به پایش نمی‌نویسند فقط همان یك برابر را می‌نویسند. می‌گویند می‌خواستی ندهی، به خاطر خدا در رودربایستی گیر كردی یا به خاطر شخصیت خودت؟ اگر به خاطر شخصیت خودت بوده كه مزدت را همان‌جا گرفتی. اگر به خاطر خدا كه خدا رودربایستی ندارد از كیسه چه كسی خرج كردی؟ این سهمش هزار تومان بود و شما برداشتی پنج هزار تومان دادی، چهار هزار تومان از كیسه‌ات رفته و یك قِران هم به تو نمی‌دهیم. هزار تومان به تو می‌دهیم ثواب برای هزار تومان و بس بیشتر نه.

 اینكه خدمت شما عرض می‌كنم، اینها مسائل اساسی است؛ یعنی یك سالك باید كار خودش را درست انجام بدهد. با این مسائل سرش كلاه برود نمی‌تواند این كلاه را سر خدا بگذارد؛ چون سر خدا كلاه نمی‌رود، در رودربایستی گیر كردن و خجالت گیر كردن، به خاطر همسایه و غیره بخواهد انسان به پای خدا خرج كند، خدا می‌گوید نه، آن مقداری كه در آن، قصد قربت داشتی، در آن اخلاص داشتی همان مقدار را من برمی‌دارم و بقیه‌اش را خودت انجام دادی.

 یك كسی آمده بود سراغ من گفت آقا همسایه‌ها جمع شده‌اند و می‌خواهند اینجا یك حسینیه بسازند، به من گفتند كه شما

 بیست میلیون بده. گفتم بفرمایید بدهید. گفت می‌توانم از فلان مبلغ حساب كنم؟ گفتم یك قِرانش را نمی‌توانید حساب كنید. گفت اینها همسایه هستند. گفتم از جیب مبارك بپردازید، دویست میلیون هم بدهید دو میلیارد هم بدهید. در رودربایستی همسایه گیر كردی می‌خواهی از آن موردی كه به عنوان تكلیف شرعی خدا برای تو قرار داده است از آنجا مایه بگذاری. اگر بدهی قبول نیست؛ یعنی به اندازه یك قِران ثواب نمی‌دهند علاوه بر اینكه باید آن مبلغ را دوباره بپردازی بی‌زحمت، آن مبلغی هم كه برای حسینیه پرداختی به پایت حساب نمی‌شود چون رودربایستی بوده است.

 این روش زندگی اگر به نحوی باشد كه انسان بخواهد آن روش را بر اساس رسیدن به آن هدف تنظیم كند، این روش او را به مطلوب می‌رساند. اگر سی درصد انسان خودش را با این روش تطبیق دهد سی درصد به مقصد می‌رسد، هفتاد درصد از كیسه‌اش رفته. پنجاه درصد، پنجاه درصد، پنجاه و هفت درصد، پنجاه و هفت درصد، پنجاه و هشت درصد هم نمی‌دهند. یك ملائكه‌ای خدا درست كرده نه تنها اینها عكس‌برداری می‌كنند، نه تنها اینها همه چیزهایی كه گفتیم همه را یادداشت می‌كنند، به اندازه سر سوزن، یك خطور اگر در مغز ما بیاید همان را یادداشت می‌كنند و روز قیامت می‌گذارند كف دستمان، مُو لای درزش نمی‌رود. اینكه می‌گویند مو را از ماست می‌كشد اینها ملائكه هستند. در این دنیا سر خیلی‌ها كلاه می‌رود، با خیلی از ظواهر ما گول می‌خوریم، با خیلی از خصوصیات آراسته و شایسته و جاذب دل و دین از ما ربوده می‌شود ولی ملائكه این‌طور نیستند. آنهایی را كه خدا بر ما گماشته، می‌آیند مُو را از ماست بیرون می‌كشند. در فلان وقت در فلان موقع شما كه می‌خواستی این شی‌ء را بخری این انفاق را می‌خواستی بكنی این خدمت را می‌خواستی انجام بدهی، همراه با آن، آن خطور آمد در ذهنت، آن خطور آمد هفتاد درصد مسئله را از بین برد؛ بفرما این سی درصدش. یوْمُ التَّغابُنِ بخاطر این است. يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ ... التغابن، ٩ یك روزی خدا همه را جمع می‌كند، آن روز روز احساس غبن است و تغابن یعنی احساس غبن و خسارت.

 من خودم در مدت حیات و زندگی كه با مرحوم والد رضوان اللَه علیه داشتم نسبت به این مسئله آن‌قدر از ایشان حكایت دارم، آن‌قدر مطلب دارم، مواردی كه آنچنان ایشان در اخفای مسئله دقت می‌كردند، به قول معروف كه می‌گویند دست چپ از دست راست اطلاع پیدا نمی‌كند، خبر ندارد. آنچنان این مسئله برای ایشان نسبت به افراد محرز بود كه گاهی اوقات ما را دچار حیرت می‌كرد و در بعضی موارد می‌دیدم یك مرتبه عجب! برای چه ایشان چنین حرفی را زده؟ چنین كاری كرده؟ بعضی از مطالب را ایشان به من می‌فرمودند و من را به دنبال بعضی از مسائل می‌فرستادند كه من در رفتن به سمت آن مسئله مقداری تثاقل می‌كردم و مطلب برایم مشكل بود آنچه را كه ایشان گفتند انجام بدهم یا نه؟ و بعد می‌دیدم حق با

 ایشان است، آنجا باید این نحوه عمل كرد و اینجا باید این‌جور عمل بشود. بعد متوجه می شدم این مورد، یك موردی بوده كه باید با او به این كیفیت برخورد شود. بعدها من می‌فهمیدم.

 این مرد الهی از آنجایی كه بر نفوس و بواطن اشراف دارد، برای تربیت او و برای تربیت خود من می‌گوید باید به این نحو عمل كنی، مسئله به این نحو باشد، علناً باید باشد، در حضور افراد باید باشد. یك وقت ایشان می‌گفتند برو فلان مساعدت را به فلان كس بكن، بعد به من می‌گفتند حالا كه می‌خواهی پیش او بروی چه جور می‌خواهی مطلب را مطرح كنی كه به موقعیت او برنخورد؟ به متانت و حیای او برنخورد؟ به عزّت ایمانی و نفسانی او برنخورد؟ وقتی‌كه تعابیری را می‌آوردیم می‌گفتند این خوب است و این نه و این بهتر است و بعد مشخص می‌شد با این تعبیر و با این مقدمه راه صحبت را با او باز كن تا اینكه بتوانی چنین مسئله‌ای را با او در میان بگذاری، این قدر مسئله مهم است.

 این دنیا برای حركت به سمت معرفت و به عالم توحید است، همه را هم گول زده است. هم مالش افراد را گول زده هم موقعیتش، هم شغلش و ارتباطاتش همه را گول زده. همه اینها كثرات است. نقش‌های مختلفی كه افراد در ارتباط با این دنیا می‌كنند، آنها را گول زده. این دنیا به صورت نقش الهی و نقش دین و نقش روحانیت و نقش هدایت هم، همه را گول زده. اما مسئله این است آن كسی كه نباید گول بخورد خداوند راه را به او نشان می‌دهد، نه اینكه به بقیه نشان نمی‌دهد نه! به بقیه هم نشان می‌دهد. اگر به بقیه نشان نمی‌داد بین آنها و بین این عمود و ستون تفاوتی نبود، بقیه جامه عمل نمی‌پوشانند و گوش نمی‌دهند.

 مرحوم آقا شیخ محمدحسین مسجد شاهی اصفهانی از بزرگان بوده است، از مجتهدین مسلم و حكما بوده و از شاگردان مرحوم میرزا حسن شیرازی و مرحوم حاج میرزا حبیب اللَه رشتی بوده است. از چنین بزرگانی استفاده كرده. ایشان می‌آید در اصفهان با توجه به آن تضلّع علمی و آن قدرت و وسعت اطلاعاتی كه داشته مورد توجه مردم واقع می‌شود. چندی نمی‌گذرد كه مسجد او پرجمعیت‌ترین مسجد اصفهان می‌شود، حتی از اطراف اصفهان برای شركت در نماز جماعت او حاضر می‌شدند. مدت‌ها از این قضیه می‌گذرد، مرد عالم و زاهد و بی‌هوی می‌بیند زندگیش دارد به این رفت و آمدها می‌گذرد، دیگر از خودش غافل شده و فقط به دنبال این است كه كی موقع نمازظهر می‌شود، الان سیل جمعیت در مسجد و خیابان‌های اطراف ایستادند و منتظر نمازند. كی موقع نماز مغرب می‌شود، سیل جمعیت همه منتظر هستند. از صبح تا ظهر هم این بیا و او برو، این مسئله بپرس و آن وقت ملاقات بگیر، افراد بیایند

 مراجعه كنند. خواب بعدازظهر ندارد، آرامش در روز ندارد، شب هم وقتی از مسجد می‌آید می‌بیند افرادی می‌آیند. این هم برای خدا دارد رفت و آمد می‌كند و مسائل مردم را بررسی می‌كند.

 آمد مطلب را پیش خودش حلاجی كرد كه این كاری كه من الان دارم انجام می‌دهم درست است برای مردم است و نمازی كه می‌خوانم و صحبت و رفت و آمدم شعائر است. ولی خود من در اینجا در چه وضعیتی هستم؟ من در اینجا وضعم به كجا می‌گذرد و من چه نتیجه‌ای در این چند سالی كه از نجف و از سامرا آمدم برای من حاصل شد و در من چه تغییری حاصل شد؟ نگاه كرد دید هیچ فرقی نكرده. بله اوقاتش همه به این امور گذشته است. ولی وقتی به خودش مراجعه می‌كند می‌بیند آن موقع كه از سامرا آمدم به اصفهان حضور قلبم بیشتر از الان بود توجه می‌كنید چه می‌خواهم بگویم آن وقتی‌كه از آنجا آمدم فرصت برای نماز و حضور قلب و مراقبه‌ام بیشتر از الان بود. الان همه فكرم این است كه موقع نماز ظهر با این سیل جمعیت چه كنم، پس بروم مسجد. بعدازظهر كه می‌خواهم بخوابم همه فكرم این است كه موقع غروب این همه مردم معطل هستند باید بروم. شب موقع خواب در ذهنم این است كه فردا چه مسائلی و مشكلات و رفت و آمدی و چه مشاغلی برای من آماده است و فراهم است تا بخواهم به آنها بپردازم! اینكه همه‌اش شد برای مردم! اینكه همه امور و كار ما شد برای مردم، پس خودم چی؟

 برداشت نامه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به مالك اشتر را مطالعه كرد. دید حضرت در آنجا می‌گویند: مالك! من كه تو را به مصر می‌فرستم خیال نكن كه تمام وجود تو را برای مردم می‌فرستم، وجود تو برای خود تو محترم است. باید مقداری از آن وجود را برحسب تكلیف الهی برای رتق و فتق امور مردم اختصاص دهی و بیشتر نه. مقداری از آن وقت خود را باید برای خودت بگذاری نه برای زن و بچه‌ات، آنها وقت جدا دارند. برای خودت، وقت برای مردم و زن و بچه برای خودش است. باید مقداری از وقتت را برای خودت و خودت و خلوت خودت قرار دهی، بنشینی و به خودت فكر كنی. اگر میل به نماز داری نماز بخوانی و اگر میل به قرآن داری قرآنی بخوانی، اگر میل به ذكر و ورد داری ذكر و وردت را بگویی، اگر میل به تفكر داری بنشینی در خودت و در مآل خودت و اعتباریت دنیا و حقانیت آن طرف فكر كنی هیچ شده است كه ما در شبانه روز یك ربع بنشینیم و به این مسائل فكر كنیم؟ برویم در اتاق، در را ببندیم و چراغ را هم خاموش كنیم و در تنهایی بنشینیم به حال خودمان فكر كنیم. به كاری كه صبح تا شب می‌كنیم فكر كنیم، چقدرش لازم است و چقدرش لازم نیست؟ چقدر بیخود داریم می‌دویم؟ تابه‌حال شده این كار را بكنیم؟! حضرت بعد می‌فرماید: خیال نكن بگذاری آن وقتی‌كه همه كارها را انجام می‌دهی خسته و كوفته و مرده، بدنت را به حال غش بیاورند در خانه بیندازند

 تازه آن وقت خودت باشد، نه عزیزم! باید بهترین اوقات سرحالی و نشاط در بهترین وضعیت در وضعیتی كه مغزت در بهترین وضعیت می‌تواند كار كند، نه اینكه تمام انرژی خودش را سوزانده و صرف مردم كرده و حالا كه خالی شده می‌خواهی به خودت فكر كنی، در وقتی‌كه بهترین وضعیت را بدنت دارد كاملًا سلامت و تازه آن وقتت را بگذاری برای خودت، برای نمازت، برای قرآنت.

 وقتی‌كه نشست این نامه را خواند گفت عجب! پس ما تابه‌حال به بیراهه می‌رفتیم. كم‌كم حالش عوض شد، مسجدش كم‌كم، كم شد هر دو وعده را كرد یك وعده، یك وعده را هم یكی دیگر را آورد جای خودش نشاند. مردم گفتند وا اسلاما! اسلام رفت، دین رفت! گفت هرچه می‌خواهد برود بگذار برود. اگر به رفتن و نیامدن ما اسلام می‌رود باید چند سال پیش می‌رفت. آقا این همه مردم در حال اشتیاق به سر می‌برند! می‌برند كه ببرند! اشتیاق این مردم به من بیشتر است یا اشتیاق این مردم به پیغمبر، وقتی‌كه می‌رفتند صف اول جا می‌گرفتند پشت سر پیغمبر؟ پشت سر پیغمبر جا می‌گرفتند و صف دوم را جا می‌گرفتند، وقتی‌كه می‌آمدند می‌دیدند صف‌های اول جا نیست، از یك ساعت پیش و دو ساعت پیش می‌رفتند مسجد مدینه می‌نشستند تا دقیقاً پشت سر پیغمبر نماز بخوانند، این طوری بودندها. از هم سبقت می‌گرفتند و آب وضوی پیغمبر را به سر و صورت خود می‌ریختند، من بالاترم یا پیغمبر؟ اشتیاق اینها به من بیشتر است یا به پیغمبر؟

 یك امتحان آمد، پیغمبر از دنیا رفت. چند ساعت نگذشته بود كه راه افتاد به سمت سقیفه بنی‌ساعده، چه كسانی؟ همین صف اولی‌ها، مگر همین‌ها نبودند، همین جناب ابوبكر، عبدالرحمان‌ها و بقیه افراد و آنهایی كه آب وضوی پیغمبر را از دست یكدیگر می‌گرفتند و پیغمبر هم به ریش آنها می‌خندید، می‌گفت صبر كنید من سرم را زمین بگذارم آن وقت معلوم می‌شود چه كسی پایدار است و چه كسی فقط به ظاهر ما نگاه كرده و چه كسی به باطن ما رسیده و چه كسی به معرفت، در ما نگریسته و چه كسی به شمایل و ظاهر ما بسنده كرده؟ صبر كنید، هیچ دیر نمی‌شود، سرم را زمین می‌گذارم و آن‌وقت به همه حالی می‌كنم. چه شد؟ سه نفر و چهار نفر بیشتر دور امیرالمؤمنین نبودند و همه رفتند همه اینها رفتند.

 اینكه می‌گویند تَفكّرُ سَاعةٍ خَیرٌ مِن عِبادَةِ سَبعینَ سَنةٍ[[6]](#footnote-6) یك ساعت فكر كردن از هفتاد سال عبادت برتر است، این فكر كردن است. چطور آمد زندگی‌اش را بهم زد و وضعش را تغییر داد. چطور آمد او را از این وضعیت به وضعیت دیگر درآورد. آمد و گفت من این چند سال چه شدم؟ هرچه نگاه به خودش كرد دید نه! آن موقع وضعش و حالش و حضور قلبش بهتر بود. وقتی‌كه یك اللَه اكبر

 می‌گفت به فكر این نبود كه فردا نماز جماعت را چطور برود؟ به فكر این نبود كه فردا منزل را دربش را كی باز كند؟ به فكر این نبود كه از كی سماور را روشن كند تا از آقایانی كه می‌آیند با چای و قند پذیرایی كند، نه! وقتی‌كه می‌گفت اللَه اكبر تنها می‌گفت و كسی در اینجا نبود. توهمات دیگر در اینجا نبود، بیا و بروها دلش و ضمیرش را پر نكرده بود. اینها را نشست و فكر كرد و یك دفعه كنار گذاشت. گفت حالا كه قرار به كنار گذاشتن است گذاشتیم كنار، یك یاعلی گفت و پا را زد به همه دنیا و بیا و برو و مجلس، دید نه! این با بحرالعلوم فرق می‌كند.

 مرحوم بحرالعلوم هم همین بیا و برو را داشت ولی كی؟ آن وقتی‌كه به كمال رسید. خیلی تفاوت می‌كند. چرا این‌قدر مرحوم آقا می‌فرمودند تا كسی به كمال نرسیده یا دستش در دست یك فرد كامل باشد اگر در مسائل دنیوی شركت كند قطعاً به هلاكت خواهد افتاد. برای چیست؟ بخاطر همین است. اگر انسان كامل باشد می‌تواند تشخیص بدهد البته این مطالب را در جلسات بعد عرض می‌كنیم یا اینكه دستش در دست كامل باشد كه او بگوید این كار را بكن یا نكن، اینجا را برو، اینجا می‌گوید بایست! آقا من تا اینجا راه آمدم و كلاس گذاشتم و زحمت كشیدم و جلسه گذاشتم اینجا شما می‌گویی ترك كن! نه! بفرما ادامه بده! نمی‌خواهی! ادامه بده. او می‌گوید اینجا بایست و اینجا حركت كن و اینجا را واگذار كن و اینجا را خودت به عهده بگیر. چرا؟ چون او اشراف دارد، بقیه نه، آن‌قدر باید انسان كار كند.

 كسی خدمت مرحوم آقا آمده بود، پزشك بود، این‌طوری به او گفته بودند كه باید آن‌قدر برای مردم كار كنی و از خواب و زندگیت بزنی برای مردم كار كنی تا وقتی‌كه دیگر جانت درآید. یعنی جداً این‌طور به او تلقین شده بود. مرحوم آقا فرمودند: اگر این شخص یك ماه دیرتر به ما رسیده بود یا دیوانه شده بود یا مرگ او را فرا گرفته بود. این همان كلام امیرالمؤمنین است. یعنی چه برای همیشه كار كنی؟ یك وقت هم باید برای خودت بگذاری، یك وقتی هم باید برای وضعیت و حال خودت قرار بدهی. اگر انسان بخواهد به این امور بپردازد كه این امور تمامی ندارد. چه كسی تضمین می‌كند كه من بتوانم به همه مسائل و مشكلات بپردازم؟ این امور حدّ یقفی ندارد. بنابراین بهتر است انسان ارزش و قدرت خودش و طاعت خود و استطاعت خود را و طاقت خود را بداند و بر طبق همان حركت كند.

 آمد كنار گذاشت، كم‌كم دیگر رفت در خودش و در خلوت خودش، مسجد را واگذار كرد، كس دیگر آمد، كارهای مردم را كم‌كم واگذار كرد. این مردم هم با رجوع به افراد دیگر می‌توانند این‌قدر مسئله مشكل نیست كه قائم به من باشد. خب قبل از اینكه ما بیاییم چه می‌كردند؟ مردم حالا هم بروند همان كار را بكنند، قبل از اینكه ما بیاییم آسمان كه به زمین نیامده بود. ما خیال می‌كنیم اگر كنار برویم آسمان به زمین می‌آید، نه جانم! اگر ما كنار برویم آسمان یك‌

 میل از جای خودش حركت نمی‌كند. تمام این سیارات و تمام این كرات همه به همان وضعیت خود بدون یك میل این طرف و آن طرف در مدار خود گردش خودش را می‌كند. ما در خیالمان آسمان را به زمین می‌آوریم و زمین را به آسمان می‌چسبانیم. اگر ما نباشیم اگر ما بدست نگیریم اگر ما به این اقدام نكنیم! ما داریم این كار را می‌كنیم. تمام اینها در عالم تخیل ما می‌گذرد. تمام اینها دارد در عالم توهم ما می‌گذرد. ارتباطش با مردم كم شد. رفت در خودش بیانات بزرگان را دید، بیانات اولیای الهی را دید، دستورالعمل‌ها را دید، خدا هم كمك می‌كند و راه را نشان می‌دهد. مرحوم آقا شیخ محمدحسین اصفهانی استاد نداشت، ولی خدا راه را به او نشان می‌دهد. چرا؟ آمد از كثرات خودش را جدا كرد. حالا راهنمایی را دید. از این قضیه گذشت حالات خیلی عجیبی دارد. مرحوم آقا دو سه مرتبه این را بیان كردند.[[7]](#footnote-7) این مطالبی كه عرض می‌كنم از كتاب ایشان نقل می‌كنم.

 تفسیری دارد ایشان، تفسیر سوره حمد و قدری از سوره بقره، وقتی انسان این تفسیر را مطالعه می‌كند می‌بیند این قلم زنده است، جان دارد، حیات دارد. در سفری كه به اتفاق برادرش حاج آقا نوراللَه اصفهانی كه از مبارزین هم بوده، حركت می‌كند به سمت عتبات، برادرش نقل می‌كند می‌گوید در تمام مدت این سفر غیر از چند جمله من از ایشان چیزی نشنیدم. ببینید از آن وضعیت به چه وضعیتی آمده است؟ حالاتی نقل می‌كند. از جمله حالاتی كه برای ایشان می‌شمرند می‌گویند كه در بعضی از اوقات خادم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام خودش نقل می‌كرد می‌گفت بعضی اوقات كه من می‌آمدم درب حرم را باز كنم می‌دیدم كه در حرم صدای مكالمه می‌آید، قفل را باز می‌كردم می‌دیدم آقا شیخ محمدحسین اصفهانی كنار ضریح نشسته است. خودش نقل می‌كرد كه صدای مكالمه بین الاثنینی را بارها می‌شد كه من از درون حرم می‌شنیدم. درحالی‌كه درهای حرم قفل بود.

 ایشان در ضمن آیه. .. وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ‌ البقرة، ٣ می‌فرماید انسان باید مقداری از وقت خودش را به خودش اختصاص دهد، یعنی همان نتیجه‌ای را كه برده، به مردم ارائه می‌دهد. باید مقداری از وقتش را برای خودش بگذارد. توصیه‌ای را كه نسبت به اهل علم می‌كند كه اهل علم باید چقدر درس بخوانند؟ چقدر وقت را برای تبلیغ و ارشاد مردم قرار دهند و چقدر وقت را در طول شبانه‌روز برای امور شخصی خود بگذارند؟ زن و بچه و رفیق و درس و مطالعه به جای خود، چقدر وقت را برای خود بگذارند و این به بقیه هم ارتباط دارد و اختصاص به اهل علم هم ندارد. چه قسم باید انسان نسبت به این امور اهتمام داشته باشد؟ ایشان در آنجا می‌گوید باید

 طوری نماز بخوانی كه وقتی در حال نماز می‌خواهی بگویی اللَه اكبر، كارها و ارتباطاتی كه در بین روز داری، هیچ به ذهن تو نیاید، باید آرامش و حضور قلب داشته باشی. حالا ما این‌طوری نماز می‌خوانیم؟

 از سر راه می‌آییم و وضو می‌گیریم و موبایل را می‌گذاریم كنار سجاده كه هر كس زنگ می‌زند نگاه كنیم بدانیم كیست. بعد هم به محض اینكه می‌گوییم: السَّلَامُ عَلَیكُم وَ رَحمَةُ اللَه آن را فشار بدهیم، اینهایی كه تماس گرفتند را ببینیم چه كسانی بودند! این هم یك نوع نماز خواندن است كه به اندازه ده شاهی این نماز ارزش ندارد. این هم یك نماز است، یا اینكه فرض كنید ببینیم در این مدت ... آیا همه وقت موبایل روشن است؟ یا وقتی سراغ خدا كه می‌رویم و نماز می‌خواهیم بخوانیم، این‌قدر بیچاره‌تر و بدبخت‌تر از خدا وجود ندارد كه وقتی با او كار داریم آن موقع باید این‌طور برخورد كنیم. یك سال، دو سال، ده سال، بیست سال، صد سال، هزار سال، یك سانت حركت نمی‌كند. اینهایی كه برای ما مطلب گفتند واقعیات را برای ما بیان كردند و با ما شوخی نكردند. راه را آمدند به ما نشان دادند. اگر انسان بخواهد از راهش كم بگذارد نصیبش كم خواهد شد. اگر بخواهد كم بگذارد، نصیبش كم خواهد شد.

 در جلسه قبل خدمت رفقا عرض كردم كه بزرگان فرموده‌اند: آنچه كه وظیفه ما بود برای راهنمایی مردم گفتیم و دیگر وظیفه خود را انجام دادیم و خداحافظ ما رفتیم. خیال نكنید كه كم گفتند، بیست و دو سال فقط مرحوم پدر ما برای مردم در طهران صحبت كرد. بیست و دو سال كم نیست. سال‌ها در مشهد برای راهنمایی همین مردم صحبت كرد و كتاب نوشت و مطالب را برای اینها بیان كرد. اگر قرار بشود با زیاد صحبت كردن مسئله حل شود، با ارتباط زیاد بخواهد نكته حل شود، بنابراین دیگر نباید اشكالی باقی بماند. پس این اشكال‌ها از كجا آمد؟ چطور شد وقتی‌كه ایشان از دنیا رفتند این مسائل پیدا شد؟ چرا؟ آیا افراد مطالب ایشان را نشنیده بودند؟ همه شنیده بودند، عمل نكردند، گوش ندادند به مسئله. هر كسی آمد مطلب را بر اساس خواست خود تفسیر و توجیه كرد و همان را به دیگران القاء كرد كه باید به این كیفیت باشد.

 ایشان در بعضی از صحبت‌هایشان می‌فرمودند آن مقدار كه لازم بود ما برای راهنمایی مردم مطلب بگوییم چند برابر آن مقدار را تابه‌حال گفتیم. شما یك مشكل در زندگیتان بیابید كه جوابش را ایشان در كتاب‌ها نداده باشند؛ در ارتباط با زن و بچه، كیفیت معاشرت با آنها، در ارتباط با رفیق و همسایه، كیفیت معامله و تجارت، كیفیت اشتغال، كیفیت خلوص، ارتباط انسان با خدا، اعتباریت دنیا. در این اعتباریت دنیا كتاب معادشناسی را بخوانید تا ببینید ایشان در آنجا چه مطالبی را آورده‌اند. اخذ حقایق و وقایع، آنچه را كه واقعیت دارد و آنچه را كه اعتباریت‌

 دارد، كدام را انسان بگیرد و كدام را رها كند؟ واقعاً من دارم از رفقا و دوستان سؤال می‌كنم، كدام مشكلی هست كه در زندگی برای ما پیدا شود و پاسخش را ایشان نداده باشند؟ اما آیا ما به همه مطالب ایشان عمل كردیم؟ آیا واقعاً دستورات ایشان را یك به یك انجام می‌دهیم؟ واقعاً آنچه را كه ایشان در مسیر تكامل و هدایت و رشد ما هست، یا اینكه نه! ما همه مطالب و اشكالات را متوجه این و آن می‌كنیم.

 شده تا به حال كه از دیگران ایراد نگیریم و چهل روز دهانمان را ببندیم؟ بدوزیم و بخیه بزنیم و فقط به خودمان بپردازیم؟ شده است به جای اینكه از كار این و آن سر در بیاوریم و این امروز كجا رفت و این امروز چه معامله‌ای كرد و با كه حرف زد و به چه كسی تلفن كرد، به جای این حرف‌ها كه صدتایش یك غاز هم ارزش ندارد بلند شویم بیاییم به خودمان فكر كنیم. به چه كسی تلفن كنیم و كدام وقت را برای تلفن بگذاریم؟ كدام وقت را برای ارتباطات بگذاریم؟ به چه كسی برخورد كنیم و با چه كسی برخورد نكنیم؟ به چه نحو عمل كنیم؟ مگر ایشان این مطالب را نگفتند؟ مگر خود بنده بارها این مطالب را عرض نكردم؟ شده است تابه‌حال به جای اینكه بیاییم و یك مجالی را برای خودمان و مسیر خودمان و صداقت و صحت عمل خودمان چارچوبی را تعیین كنیم و كاغذی را ترسیم كنیم و بگوییم امروز این كارها را انجام بدهیم امروز ملتزم به آن كار بشویم، در صحبت كردن این مسئله و عبارت را بگوییم، به جای این بلند شویم بیاییم تمام عیب‌ها را متوجه این و آن بكنیم كه این این كار را كرد و آن، آن كار را كرد.

 چند مرتبه خدمت رفقا عرض كردم كه تا رفقا از خود من مطلبی نشنیده‌اند، آنچه را كه از جانب من نقل می‌شود جامه عمل نپوشانند و بگویند دروغ است. پس چرا من این‌طرف و آن‌طرف می‌شنوم كه از من مطالبی نقل می‌شود و افراد می‌پذیرند؟! چند مرتبه من از قول مرحوم آقا این را عرض كردم كه سلوك زن در منزل است و زن از منزل باید به حداقل بیرون بیاید، و از رفتن این طرف و آن طرف و این كلاس و آن كلاس، كسی به جایی نمی‌رسد و هفته‌ای دو بار باید بیاید. مگر نگفتم؟ آیا به این حرف عمل شده است؟ اگر هم كسی بخواهد عمل كند با هزار حرف و نقل و ای نمك‌نشناس! چرا حق نمك را ادا نمی‌كنی؟ قهر كردی و چرا نمی‌آیی؟ بدبخت می‌خواهد به یك حرف عمل كند مگر می‌گذارند؟ به كدام یك از اینها عمل شده است؟ صبح هنوز از خواب بلند نشده چادر را سر می‌كند این مجلس و آن مجلس و اگر هم كلاس كم بیاورد یك دهگی بگذاریم و یك پنج روزگی بگذاریم. تمام اوقات، آن شوهر بدبخت و آن بچه‌هایی كه نه پدر دارند و نه مادر، معلوم نیست با چه وضعی زندگی می‌كنند؟ كه چی یعنی؟ بلند

 شویم در روضه شركت كنیم. امام حسین به كمرتان بزند. اگر تا روز قیامت این مجالس را بروید بنده تضمین می‌دهم كه در روز قیامت خود سیدالشّهدا با دست خودش شما را در جهنم بیندازد. اینكه نشد، هی این طرف برو، آن طرف برو!

 انسان باید گوش بدهد به حرف، گوش ندهد عرض كردم به پایش نمی‌نویسند. ملائكه گول نمی‌خورند جان من! حالا برو در روز صد لیتر بنزین مصرف بكن و تمام مجالس امام حسین را در طهران و كرج تا كرمانشاه هم برو، هیچ فایده‌ای ندارد. می‌خواهی گوش بدهی بنشین در خانه‌ات. شوهرت بیرون برود و وسائل زندگی را آماده كند و حضرتعالی هم تشریف داشته باشید در منزل. نوار هست و مطالب هست، گوش بدهید به یك حرف عمل كنید بهتر است. مگر شما كبوتر و كلاغ هستید كه پر بزنید و بروید و معلوم نیست چه وضعی در منازل می‌گذرد؟ چه چیز را می‌خواهیم یاد بگیریم؟ كدام دین را می‌خواهیم یاد بگیریم؟ بله مطالب این طرف و آن طرف زیاد است. بنده مسئولیت حرف و كلام و ادراك خودم را دارم، این را كه من می‌فهمم این است. هیچ‌كس مجبور نیست بپذیرد. چند مرتبه به رفقا بنده گفتم؟ گفتم این را كه بنده تشخیص می‌دهم این است، هركه می‌خواهد بفرماید برود جای دیگر! اما آن را كه تشخیص می‌دهم نمی‌توانم در آن خیانت كنم، آن را كه تشخیص می‌دهم باید بگویم. چرا؟ چون اگر خیانت كنم خود شما كه اینجا نشسته‌اید و گوش می‌دهید روز قیامت تك تك شما می‌آیید و جلو مرا می‌گیرید كه شما كه می‌دانستید چرا نگفتید؟ حال من می‌گویم نخواستید عمل نكنید، من حرفم را زدم.

 مرحوم آقا فرمودند: سلوك زن این است كه در منزل باشد، مسجد زن منزل است. بنده عرض كردم هفته‌ای دو جلسه عیب ندارد. حالا می‌آییم و می‌چرخانیم و دور می‌زنیم و این طرف می‌كنیم و آن طرف می‌كنیم، فاطمیه می‌اندازیم و حسینیه می‌اندازیم و علویه می‌اندازیم و عسكریه می‌اندازیم. پنج روز و ده روز، همه‌اش حرف و حرف و حرف، بابا ما مهم‌تریم یا پیغمبر كه بیست و سه سال برای مردم حرف زد، ما بالاتریم یا او؟ ما مهمترین یا امیرالمؤمنین كه چهل سال برای مردم حرف زد، چه شد؟ چند نفر به حرف امیرالمؤمنین گوش دادند، یك رُشید بود و حبیب بن مظاهر بود و یك میثم تمار و كمیل و ... بقیه چه كردند؟ انگارنه‌انگار، علی خوب آدمی بود، خدا رحمتش كند!

 این مطالبی را كه بنده خدمت رفقا عرض می‌كنم مسائل اساسی است. در جلسه قبل بنده عرض كردم كه ما خیال می‌كنیم كه خدا به ما بدهی دارد. دو تا نماز می‌خوانیم و خواب نمی‌بینیم. خدایا ما نماز خواندیم چرا خواب نمی‌بینیم؟ خدایا ما كه دیشب نماز شب خواندیم پس چرا در این معامله ورشكست شدیم؟ صد هزار تومان ورشكست شدیم! خدایا ما كه دیروز یك جزء قرآن خواندیم پس چرا امروز بچه‌مان مریض شد؟ خدایا ما كه فلان كار را كردیم پس چرا روده‌مان درد گرفت و آپاندیسمان را عمل كردیم. چرا؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟ این شد خدای بدهكار و ما شدیم خدای طلبكار. خدا می‌گوید من این‌

 سلوك را نخواستم برو پِی كارت. نمی‌خواهد بیایی پیش ما، برو مثل بقیه آدم‌ها زندگی كن و دست از سر ما بردار! لااقل بقیه به سر ما نمی‌زنند! هر چی به سرشان می‌آید، براساس قضایای دنیا قرار می‌دهند. بالاخره مسائلی كه پیش می‌آید و هر كسی در اینجا یا بالا می‌رود و یا پایین می‌آید. كسی نمی‌آید گردن عزرائیل و میكائیل و جرائیل بیندازد. اما همین‌كه طرف سالك شد تمام خدا و پیغمبر و ملائكه شدند بدهكار، همه باید صف بكشند برای او و قرض‌هایش را ادا كنند و مریض‌هایش را شفا بدهند، خانه ییلاق و قشلاق برایش بگیرند و زن و بچه‌اش را نگه دارند و تر و خشك كنند كه چی؟ آقا سالك شده است! این سالِك نیست سالَك است.

 راه خدا، راه تكامل است. خدمت رفقا بنده عرض كردم یا در این دنیا انسان به كمال می‌رسد اگر قرار باشد به آنچه را كه گفته شده عمل كند، یا اگر در اینجا نشود خداوند وعده داده كه در آنجا مسیر او را به پایان می‌رساند، این چیزی است كه خدا گفته است. بنده هم نه قیم هستم و نه ولی، هیچ كدام! ولی و قیم مسئله خدا و ولیش امام زمان علیه‌السّلام است و هر كسی حرفی دارد برود سراغ امام زمان. من یك واسطه هستم كه مطالبی را كه شنیده‌ام از بزرگان بدون اینكه در آن تصرف كنم ان‌شاءاللَه و بدون اینكه كم و زیاد كنم به همان نحو برای افراد، مستعدین و برای افرادی كه آمادگی دارند و همت عالی و عزم راستین دارند برای آنها بیان كنم كه فردا نگویند كه چرا نگفتی؟ قبلا هم خدمت رفقا گفته‌ام كه مطالبی را كه بنده می‌گویم از پیش خودم نمی‌گویم. این مطالبی را هم كه امروز خدمت شما عرض كردم از پیش خودم نبوده، این مطالب آن مسائلی است كه برای رشد و استقامت طریق، بیانش برای افراد ضروری بوده است. اینها را بنده عرض می‌كنم خودم عمل كردم نتیجه‌اش را می‌برم مثل شما، هیچ فرقی نمی‌كند. اینجا هم كه صحبت می‌كنم خیال نكنید كه تواضع می‌كنم، من اهل تواضع هم نیستم، واقعیت است، خواهید دید اگر عمل كردم خودم نتیجه‌اش را می‌بینم و اگر شما عمل كردید نتیجه‌اش را می‌برید. ولی اگر قرار بر این باشد كه عمل نباشد نه من نتیجه می‌گیرم و نه شما، هیچ كدام، هر كسی براساس آن همت و صفای خاطری كه دارد به همان مقدار نتیجه را می‌برد و این مطلب را هم بزرگان فرموده‌اند.

 چرا در اینجا برای ما حالاتی پیدا نمی‌شود؟ چرا این‌طور نشده است؟ بنده اطلاع ندارم. اگر نسبت به مسئله كسی اعتراض و ایراد دارد بنده پاسخگوی این ایراد نیستم. در جای دیگر اگر حالی و مسئله‌ای غیر عادی، فوق‌العاده‌ای، مطلبی هست بفرمایید. بنده همین مطلب را در شب چهارم بعد از فوت مرحوم آقا خدمت رفقا عرض كردم، گفتم رفقا! مرحوم والد ما از دنیا رفته، خدا كه از دنیا نرفته و ایشان هم‌

 برای این چند روزی كه در دنیا بودند كه نیامدند و این كتاب‌هایی كه نوشتند و مطالبی كه از ایشان بروز و ظهور كرده، اختصاص به آن زمان حیات ایشان كه ندارد. این خیلی ابلهانه است، این قضیه، قضیه مادام حیات بشر است. راهی است كه حیات بشر باز كرده است. كسی مانند ایشان از عرفا و اولیای الهی تابه‌حال نیامده است كه این‌طور مسائل را روشن و واضح در اختیار افراد قرار بدهد. بله، اولیای الهی بودند و عرفایی بودند كه مطالبی را گفته‌اند محی‌الدین هم فتوحاتی دارد، ولی آنكه به درد هر كسی نمی‌خورد، فقط به درد یك مشت اهل علم و اهل اطلاع می‌خورد. اما آن كسی كه بیاید و واضح، با بیانش و با قلمش كیفیت اعتباریت دنیا و كیفیت وصول به حقایق را بیان كند بنده ندیدم، شاید باشد، بنده ندیدم! این نحوه و این وضعیت برای این است كه افراد در یك موضع استقلالِ شخصیتی و متانتِ طریق، قرار بگیرند كه بتوانند خودشان مسیر خودشان را طی كنند.

 وقتی‌كه انسان مطلبی را می‌داند، حالا اگر عمل نكند ضررش را خودش كرده است. در حركاتش گفته‌اند كه باید این كار را انجام بدهی و این محرمات و مكروهات است و این مسائل موجب تخیلات است و موجب ازدیاد وهم و گمان است و این مسائل موجب پراكندگی و آشفتگی است. مدام برای بنده نامه می‌دهند حالم آن‌طور است، خب گوش ندادی و عمل نكردی. بنده غیر از اینكه مطلبی را بیان بكنم دیگر در اینجا چه تكلیفی دارم؟ غیر از اینكه مسئله‌ای را بیان كنم. فقط تكلیف بنده آن است كه آنچه را كه احساس می‌كنم مصالح دنیوی خودم را در ارتباط با این مطلب كنار بگذارم، همین، دیگر بیش از این مقدار تكلیفی برای بنده نیست. دیگر بنده نمی‌توانم بیش از این، تعهد و مسئولیتی را قبول كنم، اگر بخواهد مطلب برخلاف این برود بنده جور دیگر عمل خواهم كرد.

 آنچه را كه وظیفه من هست این است كه آن حقایق نورانی و آن مطالبی را كه از بزرگان و اولیای الهی بر طبق تشخیص خودم، نه بر طبق جوّ و تبلیغات و شایعات و اینها، نه! مجلس زیاد است وسایل ارتباط جمعی زیاد است و اجتماعات زیاد است. از این مطالب خیلی هست و ارتباطی هم به بنده ندارد، آنها در اجتماعات خودشان نیامدند از من اجازه بگیرند كه من بخواهم بروم از كسی اجازه بگیرم. هر كسی بر طبق تشخیصی كه داده است خودش می‌داند و خدای خودش، تكلیفش را باید انجام بدهد. بنده هم بر طبق مدركات و تشخیص خودم، آنچه را كه از بزرگان اختصاص به مرحوم آقا هم ندارد چطور كه همه دیدید كه از كسان دیگر هم بنده مسئله نقل می‌كنم و كسی هم بنده را مجبورم نكرده كه حتما راه‌های خاصی را برای بیان مطالب، انتخاب كنم نخیر تابه‌حال این‌طور نبوده! و اگر روزی مسئله بخواهد جوری باشد كه من مجبور باشم راهی را انتخاب بكنم آن روز این مجلس وجود ندارد خیلی صریح هم می‌گویم آنچه را كه بنده تشخیص می‌دهم از كلمات بزرگان و اولیای الهی، برای دوستان‌

 خدا كه افتخار رفاقت با آنها را دارم عرض می‌كنم. خیال نكنید كه شما در اینجا آمدید در دیدگاه من و منظر من، این مسئله به نحو عادی و ساده است، نخیر، آن افرادی كه در اینجا آمده‌اند جای دیگر هم می‌توانستند بروند و این مطالبی را كه بنده خدمت دوستان عرض می‌كنم تمام اینها از سر صدق و خیرخواهی است و خود رفقا هم این اجازه را به بنده می‌دهند كه بتوانم یك قدری پا را از حد خود و گلیم خود فراتر بگذارم و نسبت به مسائل تجرّی داشته باشم. خب طبعاً ما این حسن لطف و كرامت را از رفقا احساس كردیم و الّا چرا این مطالب جای دیگر گفته نمی‌شود؟

 منظور بنده این است كه حال كه فردی آن نورانیت به دلش خورده است و احساس مطلبی كرده است بتواند با توشه‌ای بیشتر و با بهره‌ای بیشتر و نصیبی بیشتر همراه باشد، چرا انسان كم بگذارد؟ چرا؟ چرا انسان وقتی‌كه می‌تواند آن استفاده بیشتر را بكند كمتر بكند؟ من خدمت رفقا عرض كردم چندی پیش قضیه‌ای اتفاق افتاد، یك نفر به بنده می‌گفت آقا حتما باید شخصی كه به دنبال انسان باشد ولی خدا باشد؟ گفتم: آقا جان از پیغمبر و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین بالاتر ولی خدا سراغ دارید؟ آن كسی كه نباید گوش بدهد و شیطان گولش بزند، گولش می‌زند. بعد برای همین فرد یك اتفاق افتاد، صاف مچش را گرفتم، گفتم یادت می‌آید گفتم فلان كار را نكن، چرا كردی؟ ها! نفست اجازه نداد؟ من كه می‌دانم. نفست قبول نكرد، شخصیتت در فامیل پایین می‌آید؟ دیگر نگو ما حتما ولی خدا باید داشته باشیم، یك بچه ده ساله هم می‌تواند برای شما مرشد و هادی باشد. یك جوان پانزده ساله و بیست ساله هم می‌تواند برای شما باشد. یك وقت احساس می‌كنی این مطلب حق نیست. خب حق با شماست، آن در كبرای مسئله گیر است یا فرض كنید كه در صغرای قضیه، در مصداق برای شما شبهه‌ای پیدا می‌شود. اشكالی ندارد، ولی وقتی مطلب برای انسان تمام شد ...

 مرحوم آقا می‌فرمودند كه: ما خیال میكنیم امتحان الهی این است كه خداوند سه‌تا و چهارتا امتحان دارد و در طول عمر انسان هر پنج سال و ده سال یك مرتبه انسان امتحان می‌دهد. ایشان می‌فرمودند: این‌طور نیست، امتحان الهی هر لحظه است، هیچ خبر هم نمی‌كند. همین امتحان شد، تمام شد، امتحان شد و رفوزه شد، حالا باید بروی و توبه كنی، بنا را بر این بگذاری كه اگر این دفعه، این شرایط پیش آمد خراب نكنی، قبلا خودت را آماده كنی، مسائلی را كه برایت پیش می‌آید در طول روز، یكی یكی اینها را در ذهنت مرور كنی كه اینكه الان دارد مطرح می‌شود امروز با این قضیه می‌خواهم برخورد كنم چطور برخورد كنم؟ دیگران را به جای خود و خود را به جای دیگران بگذارید، آن قضاوتی كه راجع به دیگران می‌كنی همان صبح كه از منزل می‌خواهی بیرون‌

 بیایی برای خودت بكن، همان صبح، تا اینكه وقتی با آن مسئله برخورد می‌كنی نفس تو دارای وسعتی باشد، دارای سعه و قدرتی باشد كه بتوانی تحمل كنی، بعد وقتی‌كه ظهر می‌آیی منزل خوشحال هستی، امروز با روزهای دیگرم فرق داشت، امروز این صحبت را نكردم و این برخورد را كردم، امروز از حقّم گذشتم امروز حق را به او دادم، امروز خودم را مطرح نكردم، امروز جلوی افرادی دیگر این‌طور نكردم.

 من بارها شده است در مجالسی شركت كردم كه بین مرحوم آقا و بعضی از ارحامشان از جمله برادر بزرگشان مباحث علمی پیش می‌آمد. من می‌دیدم همین كه الان ایشان می‌خواهند غلبه بكنند یك‌دفعه مطلب و بحث را یك جوری برگرداندند كه او غلبه كرد. با چشم خودم دیدم! اولیای الهی كه همین‌طور اولیای الهی نشدند، این مطالبی كه به ما می‌گویند خودشان عمل كردند. او كه الان فكر نمی‌كند الان همه علما و بزرگان نشسته‌اند در چنین قضیه‌ای كه طرفین تمام قدرت و سلاح علمی خود را آوردند در این میدان كه این بگوید و او بگوید و بعد بگویند ا آقا سید محمدحسین كم آورد، كم آورد دیگر! برادرش غلبه كرد، بگذار بگویند! اینجا جای این است كه یك مطلب حق گفته بشود؟ یا اینكه نه؟ حال و هوای مجلس از این قضیه برگشته به اظهار علمیت، خیلی فرق می‌كند موارد فرق می‌كند. یك وقت انسان باید یك مطلب حق را بگوید و به هر نحوی به كرسی بنشاند؛ چون جایش متفاوت است. گاهی اوقات انسان می‌فهمد كه نه! مسئله از روال طرح یك مبحث حق آمده تغییر پیدا كرده است به عرض اندام، به جولانگاه تخیلات و اعتبارات و توهمات و این حرف‌ها، از آن حالت تغییر كرده! اینجا فوراً انسان باید عقب‌نشینی كند معطل نكند، هر یك دقیقه كه گذشت ضرر كرده و باخته، فوراً میدان را به حریف واگذار كند و بگوید بفرمایید آقا! شما بردید و خوشحال باش و الحمدلله او هم می‌خندد و كیف می‌كند. جلوی بقیه كه مسئله به نفع این تمام شد. بگذارد این كیف برای او باشد. اما آن چیز كه گیر این می‌آید چیست؟ اگر آن مسكین می‌دانست كه چه چیز گیر این آمده كه دو دستی بر سرش می‌زد. اینها را آمده‌اند برای ما بیان كرده‌اند، آمده‌اند این مطالب را گفته‌اند.

 هر مقدار كه ما جلو آمدیم به همان مقدار پاداش را گرفتیم، به همان مقدار. مطالب بزرگان را در آن دست نبریم و قاطی نكنیم و تأویل و توجیه نكنیم، به میل خودمان كم و زیاد نكنیم. با آمدن و رفتن و وقت ملاقات گرفتن كار كسی درست نمی‌شود جان من! با نامه دادن درست نمی‌شود. مطلب به اندازه كافی برای همه افراد گفته شده است. یك وقتی انسان در ارتباطش با رفقا و دوستانش، رفیقانه برخورد می‌كند، یك وقتی می‌خواهد طلبكارانه برخورد كند. طلبی اینجا وجود ندارد، صاف می‌گویم، رفیقانه اشكال ندارد، رفیقانه هم آداب و قوانین و موازینی دارد، اما طلبكارانه بخواهد باشد كه ما اینیم پس باید این‌طور باشد، ما اینیم پس باید این‌طور باشد، اینجا باید این‌طور باشد آنجا باید فلان‌

 جلسه باشد، آنجا باید فلان افراد حضور داشته باشند، این زحمت‌ها را خوب است كه انسان بر عهده دیگران قرار ندهد و خودش بتواند روی پایش بایستد.

 از زیاد صحبت كردن و حرف زدن و زیاد سؤال كردن كسی به جایی نرسیده، آن كسانی كه رسیده‌اند همه با سكوت رسیده‌اند. چقدر من خدمت رفقا عرض كردم كه انسان آن مقداری كه باید از سكوت بدست بیاورد بدست می‌آورد. آن كسی كه بخواهد مطلب به او برسد می‌رسد. ما خودمان خراب نكنیم و قضیه را بهم نریزیم. بارها شده كه بنده با دو چشم ظاهری خود دیدم كه خدا برای آن كسی كه بخواهد یك مطلبی را برساند هزار واسطه و راه قرار می‌دهد تا فلان مطلب به گوشش برسد. ما باید نیت خود را صاف و پاك كنیم، مسئله می‌رسد.

در طریقت هرچه پیش سالك آید خیر اوست‌ \*\*\* در صراط مستقیم ای دل كسی گمراه نیست‌[[8]](#footnote-8)

 اینكه فرض كنید راجع به مسائل و مشكلات و این حرف‌ها، این مشكلات و اینها كه مطلبی نیست كه بخواهد انسان مطرح كند و به زبان بیاورد. گرفتاری برای همه بوده، انسان باید این دنیا را به نحوی طی كند تا اینكه حداقل آنچه را كه بتواند در آن اموری كه به خودش مربوط است و اختیارش دست خودش است به حداقل بتواند خودش را قانع كند، همین. اما اینكه مسائل باید همه بر وفق مراد برود و هر منویاتی كه در انسان وجود دارد باید آن منویات جامه عمل بپوشاند نه، مطلب به این كیفیت نیست.

 بنائاً علی هذا چون كلام امام صادق علیه‌السّلام به اینجا رسید من لازم دیدم چند مطلب به عنوان تذكر خدمت رفقا عرض كنم كه كردم.

 مسئله اول اینكه راه خدا یك راه عقلایی و منطقی است كه انسان از وقتی‌كه متوجه می‌شود تا وقتی‌كه سر به خاك می‌گذارد باید مسیر خودش را بر طبق آنچه را كه بیان كردند برای انسان، و بزرگان هم به آن عمل كرده‌اند، باید انجام بدهد. برای انتخاب مسیر هر جایی نمی‌تواند برود، باید به آن مكتب و راهی عمل كند كه آن مكتب و آن طریق، انسان را به معرفت حق و توحید می‌رساند نه به سایر شعب و فروعات و آثار و شوائب عالم كثرت به هر كیفیت و صورتی كه می‌خواهد باشد.

 مطلب دیگر اینكه آنچه كه خداوند وعده داده است رسیدن و رساندن به مقصود و مطلوب است چه در این دنیا و چه در آن دنیا. ما از خدا طلب نداریم تا اینكه بخواهیم مطلب خود را در این دنیا وصول كنیم. ما بدهكار هستیم در همه حال و در همه احوال. او در عالم عزّت و موقعیت ناز است و

 ما در دنیای ذلت و حقیقت نیاز دست و پنجه نرم می‌كنیم و خیلی بین این دو مرتبه تفاوت است. سالك باید همیشه خود را به خدا بدهكار احساس كند نه طلبكار، چیزی كه متأسفانه بین ما خیلی كم است. ما همیشه خود را طلبكار احساس می‌كنیم، آمدیم در این راه پس هر وقت كه تلفن می‌كنیم باید تلفنمان را بردارند، هر وقت نامه می‌دهیم باید به نامه ما جواب بدهند، هر وقت، وقت ملاقات می‌خواهیم باید وقت ملاقات بدهند، با هر كسی كه می‌خواهیم صحبت بكنیم باید جوابمان را بدهند، هر منزلی را كه می‌گوییم باید درش را باز كنند، هر جا كه برای مطالبه می‌رویم باید تقاضاهای ما آناً برآورده شود و الّا هیچ تهمت و ناسزایی نیست كه نثار طرف نكنیم، اینها همه چیست؟ جای خود را عوض كردیم، عبد با معبود جایش را عوض كرده، ما جایمان را با خدا عوض كردیم! او طلبكار است، ما خود را طلبكار احساس می‌كنیم. كسی كه بدهكار است وقتی با طلبكار در خیابان برخورد می‌كند چگونه برخورد می‌كند؟ ندیدید؟ كسی كه بدهكار است طلبكارانه برخورد می‌كند؟ یا یك جوری می‌خواهد برخورد كند كه او نبیند، او از این طرف می‌رود و این می‌گذارد از آن طرف، یا صاف می‌رود و مقابلش می‌ایستد و یقه‌اش را می‌گیرد من به تو بدهكار هستم! اگر بدهكار هستی چه طرز برخورد است؟ یا اینكه فرار می‌كند و هرچه او بگوید می‌پذیرد تا شده یك ماه دیگر به تأخیر بیندازد، تمام وسائل و اسبابِ برای جلبِ قلبِ او را فراهم می‌كند، اینها را تابه‌حال ما متوجه شدیم. این قِسم باید انسان با خدا برخورد داشته باشد نه طلبكارانه، خدایا ما نماز شب خواندیم چرا آن‌جور شد؟ خب نخوان، نخوان!

 چند مرتبه بنده گفته‌ام، من وكیل دین نیستم من قیم دین نیست. آنچه را كه به اندازه معلوماتم به نظرم می‌رسد می‌گویم، قیم امام زمان است. هر كسی هر حرفی دارد برود پیش امام زمان، آن امام زمانی كه از نیت من و شما خبر نداشته باشد دو قران ارزش ندارد، به اندازه این سنگریزه باغچه من به او ارزش نمی‌دهم. چرا ما سراغ امام زمان نرویم، او كه اطلاع دارد چرا نرود؟ می‌گویند آقا دست ما كه به حضرت نمی‌رسد سراغ شما آمدیم، گردنی مثل اینكه از بنده كوتاهتر نیست ها! این حرف‌ها چیست؟ اینها كفر است، دست ما نمی‌رسد یعنی چه؟ چرا كفر میگویید؟ آن امام زمانی كه دست من به او نرسد او امام قلابی است نه امام زمان، امام زمان آن امامی است كه قبل از اینكه نیتی در ذهن من پیدا شود اول او نیت را فهمیده، چه كسی می‌گوید دست ما به او نمی‌رسد؟ حالا مصلحت او اقتضا نمی‌كند كه انسان به حضور ظاهری او برسد، او خودش می‌داند، با هر كسی كه بخواهد ملاقات می‌كند و با هر كسی كه نخواهد ملاقات نمی‌كند، این‌طور نیست. اما اینكه دست ما به امام زمان نمی‌رسد این مزخرفات و چرت و پرت‌ها یعنی چه؟ ما امام زمان را نعوذ باللَه آن‌قدر بیچاه و عاجز فرض كردیم كه او را در صندوقی‌

 گذاشتیم و انداختیم آن طرف اقیانوس‌ها، تا چه وقت اراده پروردگار تعلق بر ظهورش بگیرد آن امام زمان نیست، او با یك عابر در خیابان تفاوتی نمی‌كند. امام زمانی را ما امام زمان می‌دانیم كه هست كه آن امام زمان مانند همان‌طوری كه خدا بر تمام نیات ما اطلاع دارد همان‌طور او اطلاع دارد، این امام زمان است! آن وقت خجالت نباید بكشیم كه این حرف‌ها را بزنیم این همه نامه این مطالب در آن دیده می‌شود؟ واقعاً نباید خجالت بكشیم؟ ما شیعه هستیم؟ ما این اعتقادات را داریم و این حرف‌ها را می‌زنیم؟ اینها صحیح نیست، شیعه باید این نوع اعتقاد به امامش داشته باشد و بعد تمام شد و بعد از این اعتقاد، دنبال چه چیز می‌گردید؟ بسم اللَه دیگر.

 وقتی چنین امامی داریم، وقتی چنین راهی داریم دیگر تمام شد. بعد هم بالاخره مطالب در این كتب و اینها نوشته شده است، صدق داشته باشیم و صفا و اخلاص داشته باشیم مطالب را حضرت به نحوی برای ما بیان می‌كند. هی آمدن و وقت گرفتن و اینها چه دردی را دوا می‌كند؟ به شما می‌گویم رفقا كه اگر صد سال صبح تا شب وقت بگیرید یك سانت جلو نمی‌روید و حركت نمی‌كنید، مگر اینكه آن وقتی احساس بكنید كه دیگر نباید وقت بگیرید آن موقع باید روی پای خود بایستید و به آنچه كه گفته شده باید عمل كنید من حرفم را زدم و اتمام حجت كردم.

 اگر شخصی آمد و اصرار كرد شاید هم وقت بدهم، البته آن‌طور نیست كه در همه مسائل، هرجا كه ضرورت داشته باشد. می‌گویند كه آقا ده تا نامه دادیم جواب نیامده، خب صدتا بدهید وقتی‌كه من نیازی به پاسخ نمی‌بینم جواب نمی‌دهم. نامه ننویسید. بنده به رفقا گفته‌ام كه فقط نسبت به احكام شرعی پاسخ می‌دهم، خب این كار را هم انجام خواهم داد. اما اینكه اینجا آن‌طور شد و این‌طور شد و فلان جا دعوا شد، از بنده سؤال می‌شود آقا بچه‌های منزل ما، می‌خواهیم سر سفره نامحرم ننشیند، افرادی كه در منزل می‌آیند افراد بی‌حجاب می‌آیند در منزل ما، می‌گویند می‌خواهیم ارتباط داشته باشیم، چه كنیم؟ چه كنیم؟ خب نباید ارتباط داشته باشید مگر نمی‌خواهید پسر و دخترتان را حفظ كنید؟ مگر نمی‌خواهید بچه‌هایتان را نگه دارید؟ باید ارتباط آنها را ارتباط صحیح قرار بدهید یا اینكه نه؟ هر كسی بیاید و برود؟ وقتی‌كه مطلب را بیان می‌كنیم از منزل بیرون می‌روند و بعد تلفن می‌كنند ای وای پسر و دختر ما از منزل بیرون رفتند. اگر شما نمی‌توانی به آن چیز عمل كنی مگر مجبور هستی سؤال كنی؟ من كه نگفتم خودت گفتی، اگر قدرتش را داری عمل كنی بسم اللَه عمل كن و اگر قدرت نداری برای چه سؤال می‌كنی؟

 فلان شخص می‌گوید من دوتا بچه دارم و به امام زمان سپردم، مگر امام زمان پرورشگاه دارد كه بچه‌های تو را

 نگه دارد؟ این حرف‌ها نیست. حضرت آنچنان این دو بچه‌ات را از قم می‌اندازد در قمارخانه و رقاص‌خانه و تمام جاهای كثیف كه دیگر اصلا نتوانی آنها را در بیاوری! این مطالب نیست، هر چیز یك حساب دارد، امام زمان راه و چاه و مسیر قرار داده و گفته كه باید مراقب باشی، بچه‌ات صبح كه از منزل بیرون می‌آید كجا می‌رود و در چه خیابانی می‌رود و با كدام رفیق می‌خواهد برخورد كند؟ تمام اینها را بیان كرده تو تمام اینها را ول كرده‌ای و انداخته‌ای گردن امام زمان كه امام زمان بیاید و دوتا سلمان فارسی و ابوذر غفاری تحویل دهد نخیر، این خبرها نیست! باید همت داشت باید كوتاهی و تساهل را كنار گذاشت، باید نسبت به امور تربیتی مسامحه نكرد.

 پدر ما با تمام آن اشتغالاتی كه داشتند، صبح از منزل بیرون می‌آمده و خودش بچه‌اش را به مدرسه می‌برده و ظهر كه از مسجد برمی‌گشته بچه‌اش را می‌آورده خانه، مدت‌ها این كار را انجام می‌داد. به خاطر اینكه مدرسه صحیح و درست بفرستد آن موقع هم وسائل نقلیه درست نبوده، نامه‌هایی كه منزل می‌آمد یكی یكی نامه‌ها را باز می‌كرده كه این كسی كه به دختر و پسرش نامه داده چه داده و چه نوشته است؟ تلفن وقتی زده می‌شده چه كسی تلفن زد و چه حرف‌هایی در تلفن مطرح می‌شود؟ دو دقیقه دخترش از مدرسه دیرتر می‌آمده منزل، كجا رفتی؟ مدرسه تو تا اینجا هفت دقیقه بیشتر طول نمی‌كشد الان بیست دقیقه طول كشیده، كجا رفتی؟ این‌طوری بوده مسئله! نه اینكه هر طور بود و اینها ارتباط با فلان آقا دارند و بنابراین كارشان تمام است. آنها آمدند عمل كردند و نتیجه‌اش را گرفتند، البته كار به دست خداست، ولی انسان وظیفه خود را باید انجام بدهد و طبق آن عمل كند.

 خود بنده هم اگر عمل كردم مشمول این مطلب خواهم شد اگر نكردم مشمول این مطلب نخواهم شد. خدا با بنده هم رودربایستی ندارد و عقد رابطه نخوانده است. در آنجا ضابطه است؛ یعنی اگر خود من هم كوتاهی كردم همان مطالب و قضایایی كه برای سایر افراد پیدا خواهد شد برای زندگی شخصی من هم پیدا خواهد شد. الان وضعیت آن‌طور نیست كه انسان بخواهد همه مطالب را رها كند و ان‌شاءاللَه به عهده امام زمان و ... نه! مطلب این‌طور نیست.

 پس بنابراین راهی را كه برای انسان بیان كردند انسان باید طبق آن راه عمل كند. وعده الهی برای رسیدن به مطلوب، وعده، وعده صدق است، چه در اینجا و چه در آنجا. اگر اینجا مطلبی برای انسان فتح و باز نشد انسان نمی‌تواند یأس و ناامیدی برای او پیدا شود. انسان باید به همین كیفیت به راه ادامه بدهد و از خدا هم نباید مطالبه كند، باید دعا كند و مقتضای عبودیت را انسان باید انجام بدهد تا اینكه این پرونده را امضا شده به نهایت برساند و تكلیف خودش را در این دنیا تمام كند، این هم یك مطلب. بنابراین اینكه انسان در اینجا نرسد شاید در راه او نقصان و خللی باشد

 این مطالب خلاف واقع است و توهم است. مطلب دیگر اینكه انسان در اختیار طریق و انتخاب مسیر آزاد است به هر مقدار كه عمل كرد نتیجه را می‌گیرد و برعكس، این هم مسئله دوم.

 مطلب دیگر اینكه آنچه را كه بزرگان فرمودند آنها همه حق است و این همان چیزی است كه انسان می‌تواند روی آن یقین و علم داشته باشد و وعده‌ای را كه بزرگان دادند آن هم حق است. اگر كسی به این مطالب عمل كند می‌رسد. آن مقدار كه انسان عزم و اراده و همت داشته باشد به همان مقدار برای او این مسئله پیش خواهد آمد.

 مطلب دیگر اینكه انسان در راه خدا باید بارش را خودش بكشد نه اینكه بارش را روی دوش رفیقش بیندازد، نه اینكه تا وقتی یك قضیه‌ای پیش می‌آید برود سراغ رفقای خودش و این طرف و آن طرف، نه! در این دنیا هم خوشی و ناخوشی است هم گرفتاری است و هم انبساط است و انسان بایستی كه خودش روی پای خود بایستد و احساس استقلال كند و اتّكای او به مبداء ولایت و امام علیه‌السّلام باشد. و دلخوشی‌اش به رفقایش این اشكال ندارد كه انسان به رفقایش دلخوش باشد؛ زیرا در این راه چاره‌ای جز اتخاذ رفیق و صدیق و شریك در این راه نیست و بتواند از صحبت‌های او و ارشادات رفیق خودش در صحبت‌هایی كه با هم می‌كنند، در مجالسی كه با هم هستند بهره‌مند شود و این مطلب، مطلب طبیعی است و اضافه بر این مقدار، نسبت به رفیقش بخواهد مسئله‌ای را تحمیل كند این سزاوار نیست و ممكن است نتیجه عكس عاید شود.

 مطلب دیگر از جمله آثار و لوازم این مسئله كه باید خدمت رفقا عرض كنم این است كه هر شخصی تا وقتی‌كه خودش را نسبت به وضعیت روحی، دارای ضعف و نقص می‌بیند، همت خودش و سعی خودش را برای برطرف كردن این مطلب قرار بدهد. توجه و انصراف از خود به دیگران باعث می‌شود كه نه تنها هیچ نصیبی نبرد بلكه استعدادهای وجودی خود را هم، همه را بر فنا بدهد.

 این مطالبی بود كه لازم دیدم هم برای خودم كه تذكری باشد و هم برای رفقا و دوستان، مطالب را عرض كنم تا اینكه وقتی‌كه وارد در مطلب جدید می‌شویم كه گرچه امام صادق علیه‌السّلام مسئله را تا اینجا تمام كردند و مطالب دیگر برحسب درخواست «عنوان» است كه از حضرت می‌خواهد نصیحت و مسئله‌ای اضافه بر آنچه كه به بنده فرمودید، به عنوان نصحیت قبل از اینكه وارد این مسئله بخواهیم بشویم دوستان و رفقا به وضعیت و موقعیت خودشان و به آن مطالبی كه تابه‌حال نسبت به آن گفته شده بیشتر واقف باشند و بدانند كه این مسیر آسان به دست ما نیامده. این مطالب راحت به دست ما نیامده، این مسائلی را كه بزرگان برای ما بیان كردند، اینها روزنامه و رمان و حكایت نبوده،

 نه! اینها مطالبی است كه به واسطه اشراف بر واقعیت و حقیقت و اشراف بر مصالح و مضارّ واقعی، آمدند این مطالب را به رشته تحریر درآوردند و یا با زبان این مطالب را برای رفقایشان بیان كردند و ما اكنون بر سر سفره آماده نشستیم، دیگر چیزی بر ما پنهان نیست چیزی بر ما مجهول نیست.

 بنده به سهم خودم می‌گویم بعد از زمان مرحوم آقا اگر نبود مطالعه كتاب انوار ملكوت ایشان كه این قضیه در راستای دستگیری خدای متعال طبعاً انجام می‌شود نه جدای از آن مسئله، نه! دستگیری خدا و توفیق خدا صُور مختلفی دارد و اطلاع بر سایر مطالبی كه ایشان در همین كتاب‌ها نوشته‌اند، بنده در مهلكه‌ای واقع می‌شدم كه كسی نمی‌توانست من را نجات دهد. حالا اینكه بنده بخواهم به سن خودم مباهات كنم و من دیگر چرا؟ و این كتاب‌ها برای ما نیست و اینها را برای افراد دیگر نوشته‌اند! نخیر! مسئله این‌طور نیست.

 این صحبتی كه مرحوم آقا راجع به تقوا كرده‌اند چون بحث آینده ما راجع به تقوا است رفقا بروند مطالب را گوش بدهند ببینند آیا واقعاً ایشان چیزی كم گذاشتند؟ و آیا این مطالبی را كه ما راجع به تقوا می‌گوییم چیزی غیر از بسط و توسعه این مطالب هست. همه مطالب را گفته‌اند و همه مسائل را آمده‌اند بیان كرده‌اند. كسی آمده راجع به تقوا حرف زده كه خودش مجسمه تقوا است. ان‌شاءاللَه در جلسات بعد خدمت رفقا عرض می‌كنم كه برداشت ما تابه‌حال راجع به تقوا چه بوده و واقع تقوا چیست؟ خیلی‌ها راجع به تقوا و نماز اول وقت حرف زدند و نماز خودشان قضا شده است ساعت دوازده خوانده‌اند امام جماعت مسجد! خیلی‌ها راجع به تقوا حرف زدند اما وقتی‌كه دو نفر آمدند پیششان، یكی مرید و یكی غریبه، حق را به مرید دادند. خیلی راجع به راه خدا حرف زدند ولی خودشان بیشتر از همه در دام شیطان و در آن شباك ابالسه و شیاطین گرفتار آمدند. خیلی حرف‌ها زده شده! نه! آن كسی از تقوا صحبت می‌كند و آن كسی از زهد و صلاح حرف می‌زند كه خودش مجسمه طهارت، به طهارت ذاتی نه طهارت عارضی و نه طهارت در مقابل مردم و نه طهارت در اجتماع و نه قدس و تقوای اجتماعی.

 یك وقتی بعدازظهر گرمی بود. یكی از این افرادی كه راجع به تقوا و طهارت و خدا حرف می‌زند! خیلی! همه هم می‌شناسند داشت به اتفاق زن و بچه‌اش می‌آمد منزل مرحوم آقا، من همان موقع در را باز كردم آمدم بیرون. یك دفعه از دور چشمم افتاد دیدم می‌آیند منزل آقا، آمده بودند زیارت امام رضا. حركاتی كه من از این شخص دیدم در چهل پنجاه متری من، مثل حركات یك بچه ده دوازده ساله، چطور حركت می‌كند در كوچه و حركات دست و ... همین، تا چشمش به من افتاد صاف شد مثل عمود، دیگر از آن مطالب خبری نبود و همین‌طور آرام، آرام تا به ده متری من رسیدند من سرم را برگرداندم و رفتم منزل مرحوم پدر، نمی‌خواستم برخورد

 بشود، او در ذهنش تصورش این بود كه ما ندیدیم. این تقوا تقوای اجتماعی است. این تقوا تئاتر است و فیلم است. این تقوا سناریو است این تقوا حباب است. این زهد حباب است. من كه دیدمت چطوری هستی، ولی نه! وقتی كسی می‌آمد با مرحوم آقا، دو ساعت و یك روز و دو روز می‌ماند، نگاه می‌كرد بیرونی‌اش با اندرونی‌اش فرقی نمی‌كند. حركات و سكناتش یكی است. خود را نمی‌آراید، وجودش اصلًا فرق می‌كند. این حركات این متانت این وزانت و اینها از یك حقیقت سرچشمه می‌گیرد. خود را نمی‌آراید و خود را در مقابل دیگران بَزَك نمی‌كند. خود را در مقابل دیگران جلوه نمی‌دهد. جلوه از ذات او تراوش می‌كند. این مسائلی كه می‌گویم چیزهایی بود كه با چشم خودم دیدم، ایشان كه دیگر در میان ما نیست، دیگر تعریف كردن كه فایده ندارد. اینها نشانه‌هایی است كه انسان می‌فهمد واقعیت كجاست. این حقایق در چه كسی طلوع كرده بود. اینها این مطالب را برای ما بیان كردند.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم كه خدا توفیق بدهد كه ما بتوانیم آنچنان كه آنها بودند و می‌خواهند همان‌طور باشیم و به همان راه و روشی كه آنها برای ما ترسیم كردند برویم. این مطالبی كه من خدمتتان گفتم، نفعش به من نمی‌رسد! چرا؟ ان‌شاءاللَه مشمول دعای رفقا خواهیم بود. ولی در وهله اول نفعش به خود شما می‌رسد. وقتی‌كه من در ارتباطات می‌گویم این‌طور باشید و این‌طور باشید. حالا وقتی نگاه می‌كنم می‌بینم بعضی‌ها حرف را می‌چرخانند. درست می‌كنند، خیال می‌كنند من نمی‌فهمم! خب بنده خدا خودت ضرر كردی و خودت آن نتیجه‌ای را كه باید، نمی‌بری. ما می‌فهمیم و متوجه می‌شویم و بعد می‌گوییم بفرمایید ان‌شاءاللَه موفق باشید. چه كسی ضررش را می‌بیند؟ خودت ضررش را می‌بینی، چرا انسان از این عمری كه خدا داده و دیگر تكرار نخواهد شد چرا استفاده نكند؟ بخاطر حرف چه كسی و بدست آوردن چه چیزی؟ چه چیزی را از دست می‌دهد و چه چیزی را بدست می‌آورد؟

 امیدواریم كه همیشه مشمول لطف و عنایت و توفیق مقام ولایت، حضرت بقیة اللَه ارواحنا لتراب مقدمه الفداء بوده باشیم، ان‌شاءاللَه.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. النحصال، ج ١، ص ٦٥. [↑](#footnote-ref-1)
2. عيون أخبار الرضا عليه‏السّلام، ج ٢، ص ١٦٩. [↑](#footnote-ref-2)
3. بحار الأنوار، ج ٥٧، ص ٣٢٩. [↑](#footnote-ref-3)
4. الأمالى (للصدوق): إنّ الدنيا دارُ مَمَرّ و الآخرةُ دارُ مَقَرّ. [↑](#footnote-ref-4)
5. آيين رستگارى، ص ٣١. [↑](#footnote-ref-5)
6. الكافى، ج ٢، ص ٥٤. [↑](#footnote-ref-6)
7. نور ملكوت قرآن، ج ٢، ص ١٠٠. [↑](#footnote-ref-7)
8. ديوان حافظ، غزليات، غزل شماره ٧١. [↑](#footnote-ref-8)